

تحلیل روانشناختی وقتی نیچه گریست اثر اروین یالوم

محمود رضایی دشت‌ارژنه*

استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۳، تاریخ تصویب: ۹۱/۷/۳۰)

چکیده

رمان وقتی نیچه گریست، اثر اروین یالوم، یکی از برجسته‌ترین رمان‌هایی است که به نیکی پیوند ادبیات و روان‌شناسی را نمایان ساخت و چنان مورد توجه قرار گرفت که اندکی بعد فیلمی با همین نام، بر اساس آن ساخته شد و جوایز متعددی را از آن خود کرد. نویسنده این رمان، در قالب یک رمان جذاب، چگونگی درمان روان‌نژندی دو تن از نوابغ غرب (فریدریش نیچه و یوزف برویر، استاد فروید) را به نمایش گذاشته است. در این جستار، رمان یاد شده، از منظر نقدی روان‌شناختی، به ویژه با توجه به «نهاد، من، فرامن و لیبیدو» نقد و بررسی گردید و مشخص شد که این رمان، در قالب دو بخش جداگانه، شکل گرفته که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: رمان، اروین یالوم، نقد روان‌شناختی، نیچه، فروید.

مقدمه

نقد روان‌شناختی، از همان ابتدا، با ادبیات پیوندی استوار یافت. فروید در جشنی که به مناسبت هفتادمین زادروزش بر پا شده بود، آشکارا گفت که: «من کاشف ناخودآگاه نیستم. شعرا ناخودآگاه را کشف کردند. کاری که من کردم، فقط این بود که روشی علمی برای بررسی ناخودآگاه، ابداع کردم» (پاینده ۷۱) فروید در جای دیگری نیز، پیوند استوار ادبیات و روانکاوی را یادآور شده است: «نویسندگان خلاق، متحدان ارزشمندی هستند و می‌بایست برای شواهدی که در آثار آنان ارائه می‌شود، ارزش فراوانی قایل بود، زیرا آن‌ها به بسیاری از چیزها وقوف دارند که فلسفه ما هنوز نگذاشته است حتی به خواب ببینیم. دانش آن‌ها از ذهن آدمی، بسیار بیشتر از ما مردم عادی است.» (همان ۹۷) از طرف دیگر، فروید، شاعران و نویسندگان را بیماران روان‌رنجوری تلقی می‌کرد که به دلیل ناتوانی در ارضای غریزه جنسی خود، با آفرینش‌های هنری، تخلیه روانی می‌شوند که البته یونگ با این دیدگاه، مخالف بود. (مکاریک ۱۴۳)

از دیگر سو، فروید، برای اثبات بسیاری از یافته‌های بالینی خود، به ادبیات روی آورد. به عنوان نمونه، عقده ادیپ، الکترا، نارسسیسم و سادیسم، همه، مفاهیمی‌اند که از بطن اساطیر و ادبیات، وام گرفته شده است. از دیگر موارد تبلور روان‌کاوی در ادبیات، تحلیل فروید از صور خیال در گستره ادبیات بود. فروید آثار هنری را با توجه به تصعید روانی، دارای مبنای جنسی می‌دانست. از این رو تصاویر مقعر و پهن یا افتاده را نماد مادینگی و تصاویری را که طولشان بیشتر از قطرشان است، نماد نرینگی تلقی می‌کرد که البته کارل گوستاو یونگ، در این زمینه نیز با فروید موافق نبود. (شایگان فر ۱۱۳-۱۱۰) نورمن هالند و مری بناپارت نیز که از بزرگترین منتقدان نقد روان‌شناختی‌اند، متون ادبی را مجموعه‌ای از پنهان‌کاری‌ها یا نظام‌های رمزگزاری شده، می‌دانستند که حکم نوعی لفافه را دارد و با نقد روانکاوی می‌توان به‌درون این لفافه‌ها، راه برد. (رایت ۱۰۲)

الیزابت رایت نیز معتقد است: «اس و اساس بینش بدیع فروید، نیروی تعیین‌کننده جنبه ناخودآگاه Utterance، بود که نشان می‌داد می‌توان ثابت کرد که رؤیا، جناس و تپق از روالی مشابه با روال برخی از فرایندهای ذهنی و زبانی برخوردارند. گرچه این جلوه‌ها، در دیگر شکل‌های سخن نیز مشهود است، اما بینش فروید، به ویژه در ادبیات، مصداق دارد، چرا که برخلاف دیگر شکل‌های سخن که احتمالاً در پی اجتناب از ابهامند، ادبیات تعامداً ابهام می‌آفریند.» (رایت ۹۷)

امروز پیوند روانکاوی و ادبیات چنان پر رنگ شده که در درمان بسیاری از روان‌نژندی‌ها، از هنردرمانی Art therapy استفاده می‌شود. کبل Kebel، استاد شعر دانشگاه اکسفورد، در همین راستا معتقد است: «شعر احساس ذهنی هنرمند را تسکین می‌دهد. هنر مفری است که مانع از جنون واقعی می‌شود». (پاینده ۸۴)

از دیگر مواردی که به خوبی ادبیات را با روان‌کاوی، پیوند می‌دهد، این که بسیاری از روان‌کاوان یا منتقدان ادبی، برای اثبات یافته‌های روان‌کاوی، به شاهکارهای ادیبی روی آورده‌اند. اگرچه خود فروید، برخی از نظریات خود را در هنر و ادبیات به کار برد، اما نخستین تحلیل جدی و جامع یک اثر ادبی، از منظر نقد روان‌کاوی، هملت و ادیپ Hamlet and Oedipus، اثر ارنست جونز Ernest Jones بود که باعث شد بعدها آثار زیادی در تجزیه و تحلیل آثار نویسندگان نوشته شود. اما آنچه که در نوع خود تازگی دارد، این است که یک روان‌شناس برای نشان دادن چگونگی درمان بیماران روانی، به خلق رمان پردازد و در قالب رمان، یافته‌های بالینی خود را به نمایش بگذارد. اروین یالوم Irvin Yalom، از جمله نخستین روان‌پزشکانی است که با خلق آثاری چون وقتی نیچه گریست، جلاد عشق و دراز کشیدن بر میل راحتی، شکل نوینی از پیوند روان‌کاوی و ادبیات را نمایان ساخته است. رمان وقتی نیچه گریست، از جمله رمان‌های موفق است که، اروین یالوم، استاد روان‌پزشکی دانشگاه استنفورد، با هنرمندی تمام، نوشت و مدال طلای باشگاه هم‌سود کالیفرنیا را از آن خود کرد و کمی بعد پینشه پری Pinchas Perry براساس این رمان، فیلمی جذاب، با همین نام، ساخت. این رمان به‌پانزده زبان ترجمه شد و در خارج از آمریکا نیز به نیکی مورد توجه واقع شد. (یالوم ۱۳) رولو می Rolo Mey، در تحسین این رمان اعتقاد دارد: «اروین یالوم، در این رمان تحسین‌برانگیز، به عنوان داستان‌نویسی ورزیده و پیشگوی برجسته روح انسانی، حق مطلب را ادا کرده است» (یالوم، مقدمه) تئودور روزاک نیز معتقد است: وقتی نیچه گریست، پس از جلاد عشق^۱، گامی رو به جلو برای اروین یالوم محسوب می‌شود. او افکار ژرف انسانی را در لفافه داستانی بی‌نظیر بیان می‌کند. بیش از این چه می‌توان خواست؟» (همان) این رمان، به خوبی، روان‌شناسی را با ادبیات پیوند داده و اروین یالوم کوشیده است در قالب یک رمان، چگونگی بهبود روان‌نژندی دو نابغه بزرگ، فریدریش نیچه و یوزف برویر، استاد زیگموند فروید را به تصویر کشد. بدون تردید، نقد و بررسی روان‌شناختانه رمان‌های موفق، چون

وقتی نیچه گریست، می‌تواند نقد روان‌شناختی را درباره ادبیات داستانی ایران، بیشتر بومی کند و راه را برای پویندگان این راه، بیش فراهم نماید.

بحث و بررسی

نکته‌ای که نگارنده در این جستار در پی تبیین آن بوده، این است که رمان جذابی که اروین یالوم، روان‌شناس مشهور امریکا نوشته، تا چه حد با شاخصه‌های نقد روان‌شناختی قابل نقد و بررسی است؟ آیا می‌توان این رمان را بر اساس چهار شاخصه نقد روان‌شناختی (نهاد، من، فرامن و لیبیدو)، ارزیابی کرد و به نتیجه رسید؟ به عبارت دیگر آیا ساز و کار نهاد، من، فرامن و لیبیدو در این رمان، به شکلی که مورد توجه فروید و هواخواهان او بوده، نمایان شده است و «من» توانسته است با ایجاد تعادل بین نهاد و فرامن و مهار لیبیدو، بیمار روان‌نژند را به روند طبیعی زندگی بازگرداند؟

تعریف اصطلاحات: از آنجا که نقد و بررسی رمان وقتی نیچه گریست بر اساس نهاد، من، فرامن و لیبیدو صورت می‌گیرد، پیش از هر گونه تحلیلی، آشنایی اجمالی با این مفاهیم بنیادین نقد روان‌شناختی ضروری می‌نماید.

نهاد

فروید معتقد بود که ساختار شخصیت هر انسان، از سه بخش نهاد Id، من Ego و فرامن Super ego، تشکیل شده است. نهاد، منبع انرژی است و فقط به دنبال کسب لذت است. نهاد، هیچ نوع ارزشی نمی‌شناسد و پایبند هیچ اصل اخلاقی نیست: «نهاد، سرچشمه تجاوزات و تمایلات ماست. بی قانون، ضد اجتماعی و غیر اخلاقی است. کار آن، تنها سیراب کردن غرایز لذت‌جویانه ما، بدون هیچگونه توجهی به قراردادهای اجتماعی، مبادی قانونی و محدودیت‌های اخلاقی است.» (گورین و همکاران ۱۴۴)

من

من، از منطق و اصل واقعیت، پیروی می‌کند: «من، نماینده عقل و منطق و مصلحت‌اندیشی است، در حالی که نهاد، نماینده شهوات لجام‌گسیخته است. همانطور که نهاد، زیر فرمان اصل لذت‌جویی است، من، از اصل واقعیت فرمان می‌گیرد.» (همان) فروید، معتقد است: «خود، مظهر جهان بیرونی (واقعیت) است، حال آن‌که فراخود، مظهر جهان درونی (نهاد)

است...» (فروید، الف ۲۴۷) به عبارت ساده‌تر، من، همیشه ناچار است میان دو نظام احساسی و بدون منطق، یعنی نهاد و فرامن، تعادل برقرار سازد. از یک سو، تمایل نهاد را در نبود کردن همه چیز، برای بقای خود، متعادل می‌کند و از دیگر سو، تمایل فرامن را در راستای فدا کردن خود و وانهادن دنیای پست، کاهش می‌دهد. (شایگان فر ۱۰۶) فروید معتقد است: «هر قدر مشکلی که خود باید بر آن فایق آید، پیچیده‌تر باشد، به همان میزان، روان‌نژندی نیز با سهولت بیشتری بروز می‌یابد، زیرا روان‌رنجوری، صرفاً نشانهٔ عدم موفقیت خود، در ایجاد یک ترکیب است و حکایت از آن دارد که خود در تلاش برای به وجود آوردن نوعی ترکیب، از یکپارچگی خویش دست کشیده است.» (فروید، ب ۲۵۵)

فرامن

فرامن، در نتیجهٔ بایدها و نبایدها، تربیت‌های اخلاقی و مذهبی، به وجود می‌آید و همواره مدافع ارزش‌هایی است که مذهب، جامعه و والدین، در ناخودآگاه فرد، القا کرده‌اند. فرامن، گرایش‌های نهاد را سرکوب یا متوقف می‌کند و گرایش‌های لذت‌جویانه‌ای از قبیل تجاوز، شهوات جنسی و غریزهٔ ادیبی را که جامعه مطرود می‌شمارد، به قسمت ناخودآگاه، پس می‌راند. نهاد از ما اهریمن می‌سازد و فرامن، فرشته و من سعی در تعادل این دو دارد. (همان ۱۴۵)

لیبیدو

لیبیدو Libido، عاملی غریزی و پرنرژی است که در درون نهاد قرار دارد و می‌کوشد انسان را در هر زمینه‌ای به پیروزی و برتری برساند. فروید از لیبیدو به عنوان «اصل لذت‌جویی» Pleasure Principle یاد می‌کند (امامی ۱۳۶) که نهاد به واسطهٔ آن، در پی ارضای لذات هر چه بیشتر برمی‌آید. در واقع لیبیدو بیشتر بخش جنسی نهاد را شامل می‌شود و یکی از مهم‌ترین نیروهایی است که انسان را به سوی پیشرفت سوق می‌دهد، اما اگر مهار نشود، نهاد به واسطهٔ آن لجام گسیختگی و هرزگی پیشه می‌کند و ممکن است حتی به خودتخریبی شخص بینجامد. اگرچه، لیبیدو، شهوت به معنای عام تلقی می‌شود، اما شهوتی که بیشترین نیروی لیبیدو را تأمین می‌کند، شهوت جنسی است. فروید معتقد است، لیبیدو یا شهوت جنسی، سلسله‌جنبان همهٔ فعل و انفعالات انسانی است و بدون آن هیچ پیشرفتی امکان‌پذیر نیست. از دید فروید، چون مذهب، عرف جامعه و اخلاق، مانع ارضای نیروی جنسی می‌شوند،

انسان، از طریق تصعید، انرژی‌های فروخورده خود را به این روش رها می‌کند، در غیر این صورت، شخص به روان‌نژندی مبتلا می‌شود. البته یونگ، این دیدگاه را رد کرد و اعلام کرد: «این آموزه، بر حدسیاتی بی‌وجه و من‌عندی، مبتنی است؛ به عنوان مثال، این مطلب صحت ندارد که مبنای روان‌نژندی‌ها، منحصرأ سرکوفتگی جنسی است.» (یونگ ۷۲)

خلاصه رمان

سالومه Lou Salome، به دلیل مشکل تنفسی روسیه را ترک می‌کند و به زوریخ می‌رود. در آنجا با فیلسوف برجسته‌ای به نام پل ره Paul Ree آشنا می‌شود. پل که خود از مریدان و دوستان نیچه است، سالومه را نیز به نیچه معرفی می‌کند. پس از چندی، نیچه و پل، هر دو عاشق سالومه می‌شوند. نیچه، چون در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شده، نمی‌تواند عشق را برتابد، از این رو از پل می‌خواهد که برای او از سالومه خواستگاری کند. این پیشنهاد برای پل بسیار دردناک است، اما آن را با سالومه در میان می‌نهد. سالومه، دختری زیباروی و سرکش و رهاست که به هیچ‌روی حاضر نمی‌شود با ازدواج، آزادی‌اش را محدود کند. از این رو عشق پل را پذیرا می‌شود و دست رد بر سینه نیچه می‌نهد. نیچه، سخت برمی‌آشوبد و روان‌نژندیش تا جایی فرا می‌رود که تصمیم می‌گیرد خودکشی کند. سالومه، که با تمام وجود، نیچه را دوست دارد، در پی چاره برمی‌آید و ماجرا را با یوزف برویر Josef Breuer، بزرگ‌ترین روانکاو عهد خویش، در میان می‌نهد و اعلام می‌کند که فلسفه غرب در خطر است. نیچه و برویر، یکدیگر را ملاقات می‌کنند، اما نیچه حاضر به همکاری نیست و به شدت از ترحم دیگران در حق خودش، رنج می‌برد. برویر که با خواندن آثار نیچه، به نبوغ او پی برده بود، نمی‌توانست او را به حال خود رها کند. از قضا، برویر نیز با وجود زنی زیبا و سه فرزند و موقعیت اجتماعی ممتاز، عاشق یکی از بیماران خود به نام برتا پاپنهایم Bertha Pappenheim شده بود و با این‌که به اصرار همسرش، او را به پزشک دیگری واگذار کرده بود، پیوسته در حسرت او می‌سوخت و فکر برتا حتی در خواب او را رها نمی‌کرد. وقتی نیچه، چمدان به دست برای تسویه حساب و خداحافظی به مطب برویر آمد، برویر به نیچه گفت که به کمک او سخت نیازمند است. از این رو، از او خواست تا از رفتن صرف نظر کرده و روح بیمار برویر را درمان کند، و در عوض برویر، مراقب سلامتی جسمانی نیچه باشد. نیچه می‌پذیرد. او به این نتیجه می‌رسد که برویر باید به زن، فرزند، زندگی و موقعیت اجتماعی، پشت پا بزند و به سراغ برتا رود. در این صورت است که می‌تواند به گرمی، به کانون گرم خانواده خود

برگردد. برویر، سخت برآشفته می‌شود و ماجرا را با شاگرد خود، زیگموند فروید، در میان می‌نهد. فروید نیز او را به رفتن برمی‌انگیزد. برویر، خانواده را رها می‌کند، اما با کمال ناباوری، برتا را دلدادۀ پزشک دیگری می‌بیند. او برای این که توجه فاحشه‌ها را به خود جلب کند، خود را از شر ریش و لباس رسمی، رها می‌کند، اما باز هم کسی او را نمی‌پذیرد. در هیأت یک گارسون، در کافه‌ای مشغول می‌شود، تا این که روزی فروید و نامزدش، او را می‌شناسند. برویر خود را در رودخانه می‌اندازد و فروید نیز در پی نجات او، خود را به امواج رود می‌سپارد. اینجاست که فروید با ضربات سیلی، برویر را از خواب مصنوعی بیدار می‌کند. برویر، پس از بیداری، احساس سبکی می‌کند و با آغوش گرم، خانواده را می‌پذیرد و فکر برتا، برای همیشه از ذهن او پاک می‌شود. نیچه، با شنیدن ماجرای برویر، زبان به اعتراف می‌گشاید و ماجرای خودش با سالومه را فاش می‌کند. برویر، به او می‌فهماند که سالومه نیز چون برتا، عاشق نیچه نیست و همان رفتاری که با نیچه داشته، در مواجهه با او نیز، به همین صورت برخورد کرده است. نیچه نیز به این نتیجه می‌رسد که سالومه، آنچنان که او فکر می‌کرده، عاشقش نبوده، بلکه به هر که می‌رسیده، اظهار دلباختگی می‌کرده است. از این رو نیچه نیز، تصور خیالی خود درباره سالومه را کنار می‌نهد و فارغ از هرگونه روان‌پریشی به شهر خود باز می‌گردد.

نقد و بررسی

رمان مورد بحث را می‌توان در دو بخش جداگانه زیر بررسی کرد:

۱- برویر (نهاد) + ماتیلده، همسر برویر (فرامن) + نیچه (من) + برتا (لیبیدو)

نیچه (نهاد) + الیزابت، خواهر نیچه و مادرش (فرامن) + برویر (من) + سالومه (لیبیدو)

پیش از هر بحثی، باید یادآور شد که کانون مرکزی رمان مورد بحث، لیبیدو و نیروی جنسی است که در این رمان، سالومه و برتا، مظهر این نیروی سرکشند. نخستین چیزی که توجه هر منتقدی را به خود جلب می‌کند، تصویر روی جلد کتاب است؛ سالومه، تازیانه به دست، در کالسه در حالتی ایستاده که گویا می‌خواهد اسب‌ها را به تاخت وادارد، اما به جای اسب‌ها، نیچه و پل ایستاده‌اند. این تصویر نمادین، به خوبی گویای آن است که لیبیدو و نیروی جنسی، افسار مردان را در دست گرفته و سلسله‌جنبان فعل و انفعالات هر فردی، از لیبیدو نشأت می‌گیرد. سالومه روزی ضمن معرفی افراد در عکس برای برویر، می‌گوید: «نظرتان درباره اسب‌های من چیست دکتر برویر؟» (یالوم ۵۴) نیچه نیز، روزی در حضور برویر اقرار می‌کند که: «سالومه افسار و تازیانه به دست، هر دوی ما را زیر نظر داشت» (همان ۴۲۲).

نکته جالب توجه این که نه تنها، سالومه تازیانه به دست است، برتا نیز در عکسی که برویر به نیچه نشان می‌دهد، تازیانه‌ای بلند در دست دارد. (همان ۳۳۴) به نظر نگارنده، تازیانه در دست داشتن سالومه و برتا، دو شخصیت اصلی زن این رمان، به خوبی گویای لیبیدو و نیروی جنسی است که مردان را در قبضه خود گرفتار کرده و زمام آن‌ها را در دست گرفته است. حال که کانون مرکزی رمان روشن شد، ابتدا به نقد و بررسی بخش اول رمان پرداخته می‌شود.

برویر (نهاد) + ماتیلده، همسر برویر (فرامن) + نیچه (من) + برتا (لیبیدو)

در این بخش، برویر نماد نهاد است. همان‌طور که «نهاد، تحت سیطره اصل لذت قرار دارد و در واقع هیچ منطقی و هیچ تناقضی نمی‌شناسد و به هیچ قانون اجتماعی و اخلاقی نمی‌خواهد پایبند باشد» (پاینده ۷۳)، برویر، نیز با وجود زن زیبا و فرزند و موقعیت اجتماعی ممتاز، در پی لذت‌جویی بیشتر است؛ از این رو آزادی نیچه، او را وسوسه می‌کند:

«... و آزادی نیچه! آیا می‌شد همچون او زندگی کرد؟ نه خانه‌ای، نه قید و بندی، نه

حقوقی و نه فرزندی که نیاز به رسیدگی داشته باشد، نه ساعت کاری دارد و نه نقشی در

اجتماع بر عهده گرفته است. این آزادی وسوسه‌اش می‌کرد.» (پالوم ۱۳۱)

از طرف دیگر، برویر با وجود داشتن زنی زیبا، عشق به یکی از بیمارانش (برتا)، او را سخت، بر آتش شوق نشانده بود و لحظه‌ای نمی‌توانست به کام‌گیری از او، نیندیشد: «برویر متحیرانه دریافت به ندرت ممکن است یک ساعت بگذرد که در آن به نشخوار ذهنی درباره برتا، پرداخته باشد» (همان ۷۳) فکر برتا، نه تنها در بیداری، بلکه در خواب نیز، از او دست بر نمی‌داشت: «برتا بی‌سر و صدا به ذهنش راه می‌یافت. گرفتن بازویش و قدم زدن با او، زیر آفتابی گرم و درخشان و دور از وین...» (همان ۶۶)

البته، این تنها برتا نیست که برویر را لجام گسیخته کرده، بلکه سالومه نیز او را از خود ستانده است:

«هر دو زن او را بر می‌انگیختند. به ارتعاش گرمی فکر می‌کرد که این دو در

کمرگاهش پدید می‌آوردند و در همان حال هر دو او را به هراس می‌افکندند؛ سالومه با

قدرتش، که می‌تواند هر چه بخواهد با او بکند و برتا با اطاعت محضش، که به او

اجازه هر کاری می‌دهد...» (همان ۳۳)

برویر، نهادی است که به دنبال ارضای لیبدو است، او حتی از اینکه زمانی منشی‌اش، او را برگرد، خود را در اختیار او قرار داده، اما او جواب منفی داده، سخت پشیمان است. (همان ۲۵۳) فکر برتا و سالومه چنان نهاد برویر را برمی‌آشوبد که همسرش ماتیلده، که مدام در هیأت فرمان، مانع لجام گسیختگی برویر است، در نظرش، چونان دیوی، جلوه‌گر می‌شود: «وقتی با او ازدواج کرده بود، از ملکه، از برتا و حتی از سالومه هم زیباتر بود. مردی در وین نبود که به او رشک نبرده باشد. پس چرا حالا نمی‌توانست لمس کندش و ببوسدش؟ چرا دهان بازش، او را می‌ترساند؟ چرا به این اعتقاد وحشتناک رسیده بود که باید از چنگش بگریزد؟» (همان ۱۲۹) این ترس از ماتیلده، در واقع ترس از فرمان است که مانع تاخت و تاز هرچه بیشتر نهاد می‌شود. از این رو برویر که در هیأت نهاد، تنها و تنها بر اساس اصل لذت، پیش می‌رود و به هیچ اصل اخلاقی پایبند نیست، به ترک زن و فرزند و خانواده می‌اندیشد: «به ترک کردن فکر می‌کنم. هرگز این کار را نمی‌کنم، ولی هر روز بیشتر به ترک ماتیلده، بچه‌ها، وین و همه چیز می‌اندیشم.» (همان ۱۹۳)

حال که نهاد (برویر)، به اوج سرکشی خود رسیده، فرمان (ماتیلده، همسر برویر)، وارد عمل می‌شود و می‌کوشد به هر شکلی که شده، نهاد لجام گسیخته را سر جای خود بنشانند. فرمان، تحت سیطره اصل اخلاق قرار دارد و تجسم وجدان اجتماعی است (پاینده ۷۳)، از این رو، ماتیلده (فرمان)، به شدت خشم خود را نسبت به توجه زیاده از حد نهاد (برویر) نسبت به لیبدو (برتا)، ابراز می‌کند: «او به خاطر ساعاتی که با برتا گذرانده‌ام، از من رنجیده و در واقع هنوز هم بسیار خشمگین است و حاضر نیست در این باره با من صحبت کند.» (همان ۸۶)، اما ماتیلده (فرمان)، تنها به ابراز خشم علیه نهاد بسنده نمی‌کند، بلکه از نهاد می‌خواهد برای همیشه، لیبدو را از فضای ذهنی خود بیرون کند، از این رو از برویر می‌خواهد از مصاحبت با برتا دست بردارد و او را به آسایشگاه، زیر نظر پزشک دیگری بفرستد و از طرفی، منشی‌اش، او را برگرد نیز اخراج کند. (همان ۸۶ و ۱۵۱) تا به این ترتیب، رابطه نهاد با لیبدو، برای همیشه گسسته شود. از سویی، وقتی برویر، فکر رهایی از خانواده را با او در میان می‌نهد، سخت برمی‌آشوبد و فریاد برمی‌آورد: «... از رهایی حرف می‌زنی؟ چه شوخی بی‌رحمانه‌ای! آیا حقیقتاً نمی‌فهمی که در برابر خودت، من و ما متعهد هستی؟ این غیر اخلاقی است، شریانه است.» (همان ۳۷۸)

چنانکه مشاهده شد، ماتیلده که نماد فرامن است و تحت سیطره وجدان و اصل اخلاق قرار دارد، برویر را به پایبندی به اخلاق، دعوت می‌کند، اما نهاد (برویر)، سرکش‌تر از آن است که با تهدیدهای فرامن، به راحتی سر تسلیم فرو آورد. از این رو، می‌کوشد علیه فرامن، ایستادگی کند، اما به دلیل شدت درگیری با فرامن، مدام، گرفتار کابوس می‌شود. برای مثال خواب می‌بیند در وان حمام نشسته، اما چون شیر آب را باز می‌کند، جویی از حشرات و قطعات کوچک ماشین‌آلات و گلوله‌هایی از لجن، بر سر و روی او می‌ریزد. (همان ۲۶۳)

چون هر روز، نهاد (برویر)، بیشتر در تنگنا قرار می‌گیرد و سایه فرامن (ماتیلده) لحظه به لحظه، بر او سنگین‌تر می‌شود، فکر حذف فیزیکی فرامن (ماتیلده)، در وجود برویر قوت می‌گیرد، اما از آنجا که در عالم واقع، قادر به این کار نیست، در رؤیا ماتیلده را می‌کشد. رؤیا یکی از مفاهیم بنیادین روانکاوی است که به شکل‌های مختلف، امیال فروکوفته ما را نمایان می‌سازد:

فروید معتقد است که در بیداری، خود (من)، امیال نهاد را سرکوب می‌کند و مجال بروز به آن نمی‌دهد، اما در خواب این مهار برداشته می‌شود، بنابراین تصاویری که می‌بینیم، همان چیزهایی هستند که ما می‌خواهیم انجام دهیم، ولی هرگز در بیداری، نمی‌توانیم محققشان کنیم. (پاینده ۷۳)

البته، برویر در رؤیا به ظاهر در پی نجات ماتیلده برمی‌آید، به این گونه که خواب می‌بیند، خانه‌اش در آتش می‌سوزد و او با شجاعت، از میان شعله‌های آتش می‌گذرد تا همسر و فرزندان را نجات دهد، اما به او می‌گویند که همه، در آتش سوخته‌اند. (یالوم ۲۹۹)، اما بایسته یادآوری است که امیال واپس‌زده ما، در رؤیا، به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شوند که فروید از این فرایند، به کارکرد رویا Dream Work تعبیر می‌کند، به این معنی که افکار واپس‌زده، در رؤیا سانسور شده و به یکی از شیوه‌های جابجایی Displacement، ادغام Condensation و یا واکنش وارونه Reaction Formation، جلوه می‌نمایند.

حال در رؤیای برویر هم اگرچه او به ظاهر در پی نجات ماتیلده برآمده، اما در واقع رؤیای او از نوع واکنش وارونه است، به این معنا که در واکنش وارونه، شخص درست برعکس آن چیزی را که مایل است، در خواب می‌بیند (پاینده ۷۴) برویر نیز چون به شدت از ماتیلده (فرامن)، متنفر است، در پی کشتن او بر می‌آید، اما در رؤیا چنین به نظر می‌رسد که سعی در نجات او دارد:

«همه، شجاعتش را در اقدام برای نجات خانواده، تحسین می‌کنند. او به شدت سوگوار است و اندوهش در سخن نمی‌گنجد. ولی دیگر آزاد است. آزاد برای رسیدن به برتا، آزاد برای فرار با او به ایتالیا یا امریکا و آزاد در شروع یک زندگی دوباره» (یالوم ۲۹۹).

برویر (نهاد)، که نمی‌تواند بیش از این حاکمیت ماتیلده (فرامن) را برتابد، روز به روز درمانده‌تر می‌شود و تعارض بیشتری بر او سایه می‌افکند: «جرات تغییر دادن این زندگی یا ادامه دادنش را ندارم. دیگر نمی‌دانم چرا زنده‌ام. تمام بینشم را نسبت به این موضوع از دست داده‌ام. هر روز به مرگ می‌اندیشم و از آن وحشت دارم» (همان ۲۱۹)، از این رو تنها راه چاره را در خودکشی می‌داند؛ کاری که نهاد، در پی کسب لذت بیشتر، ممکن است انجام دهد:

«عامل نهاد در شخصیت انسان، فقط به دنبال کسب لذات است. انسانی که کاملاً تحت کنترل نهاد خود قرار گیرد و من و فرامن او قدرت مهار نهاد را از دست بدهند، ممکن است حتی خود را به نابودی بکشاند.» (شایگان فر ۱۰۶)

ویلفرد ال گورین Wilfredl Guerin نیز معتقد است: «اگر نهاد را مهار نکنیم، ممکن است ما را به هر راهی، به تخریب یا حتی خودتخریبی بکشاند، تا تمایلات لذت‌جویانه خود را ارضا کند» (گورین و همکاران ۱۴۴)، از این رو برویر نیز به خودکشی می‌اندیشد: «گرچه به رگ زدن دست فکر نمی‌کنم، ولی به خودکشی فکر می‌کنم. تنها در حد یک فکر است و نقشه‌ای در پی ندارد، با وجود این، بیش از پیش به خودکشی می‌اندیشم.» (یالوم ۳۱۲)

در این لحظه بحرانی است که نیچه (من)، وارد عمل می‌شود. همان‌طور که من، سعی در برقراری تعادل بین نهاد و فرامن دارد: «من، همیشه ناچار است میان دو نظام احساسی و بدون منطق، یعنی نهاد و فرامن، تعادل برقرار سازد» (شایگان فر ۱۰۷)، نیچه نیز در هیأت من می‌کوشد که تنش بین نهاد و فرامن را تا حد امکان، متعادل کند، از این رو به برویر می‌گوید که او هیچ عشقی نسبت به برتا ندارد و تنها در پی تصاحب برتاست: «عاشق کسی نیست که عشق می‌ورزد، بلکه هدفش تصاحب معشوق است. این است دلیل خشنودی شما از برتا، زمانی که می‌گفت: شما تنها مرد زندگی او خواهید بود» (یالوم ۲۶۹)، از طرف دیگر، به برویر یادآور می‌شود که برتا نیز عاشق او نیست و اگر برتا دچار حاملگی کاذب شده و ادعا کرده که از برویر فرزندی در شکم دارد، تنها برای تصاحب برویر است. اگر او به راستی عاشق برویر

می‌بود، به پزشک جدیدش دل نمی‌بست و او را نیز قربانی خود نمی‌کرد:

«عشقی که به تو دارد، در نظر بگیر. قصد دارد تو را از راه به در کند و به زنا بکشد. او به تو تکیه می‌کند و تظاهر می‌کند نمی‌تواند راه برود. سعی دارد زندگی زناشوییت را نابود کند. با تظاهر به باردار شدن از تو، تو را مورد استهزای عموم قرار می‌دهد. این زن عاشق تو نیست. او می‌خواهد تو را نابود کند.» (همان ۳۱۶)

تا اینجا دریافتیم که نیچه (من)، مدام به نهاد برویر می‌تازد و موافق با فرامن، او را از عشق به برتا باز می‌دارد و بدین ترتیب می‌کوشد نهاد برویر را تا حد امکان متعادل کند. اما چنانکه گفته شد، من، تنها محدود کننده نهاد نیست، بلکه وظیفه متعادل کردن فرامن را نیز بر عهده دارد، از این رو نیچه (من)، این بار به فرامن برویر می‌تازد و می‌کوشد نیروهای واپس‌زده و فروخورده برویر را که مستأصلش کرده‌اند، رها کند. از این رو نیچه، برویر را به ترک خانواده و زن و فرزند، برمی‌انگیزد، چرا که مطمئن است تا برویر رها نشود، نمی‌تواند با آغوش گرم، خانواده خود را پذیرا شود:

«تو باید شرارت را در وجود خویش بشناسی. نمی‌توان نیمه آزاد بود. غرایزت نیز تشنه آزادی‌اند. سگان وحشی در سرداب وجودت برای رهایی پارس می‌کنند. گوش کن، صدایشان را نمی‌شنوی؟ برای ساخت فرزندان، باید نخست خویشتن را بسازی. ازدواج نباید زندان تو باشد، بلکه باید باغی باشد که چیزی برتر در آن کشت می‌شود. شاید تنها راه برای حفظ زناشوییت، دست کشیدن از آن باشد. زناشویی مقدس است، ولی شکستن پیمان زناشویی، بهتر از شکسته شدن به وسیله آن است.» (همان ۳۷۲)

برویر، ماجرا را با زیگموند فروید، در میان می‌نهد و فروید نیز او را به ترک خانواده تشویق می‌کند. برویر خانواده را ترک می‌کند و مستقیم سراغ برتا می‌رود، اما در کمال ناباوری می‌بیند برتا به پزشک دیگری دل بسته است. به سراغ منشی پیشین خود، اوا برگر می‌رود؛ کسی که پیش تر خود را تسلیم او کرده بود و او نپذیرفته بود. اما اوا نیز، چنین خواسته‌ای را حاشا می‌کند. برویر به سراغ روسپی‌ها می‌رود، اما آن‌ها هم او را به تمسخر می‌گیرند. برویر تصمیم می‌گیرد خود را از شر لباس رسمی و ریش بلندش رها کند، تا بلکه توجه روسپیان را به خود جلب کند، اما باز هم کسی خریدار او نیست. با دیدن چهره خود در آینه، موجی از ترحم وجودش را دربر می‌گیرد. به عنوان گارسون، در یک رستوران، شروع به کار می‌کند، تا

این‌که از قضا روزی فروید و نامزدش، در آنجا او را می‌شناسند. برویر از شرم فرار می‌کند و خود را به امواج رودخانه می‌سپارد. فروید نیز در پی نجات او، خود را به رودخانه می‌اندازد. در این لحظه است که فروید با ضربات سیلی، برویر را از خواب مصنوعی بیدار می‌کند. برویر، چون به خود می‌آید، سخت، احساس سبکی می‌کند و بدون هیچ روان‌پریشی، به گرمی خانواده را پذیرا می‌شود و به ماتیلده که چهارده سال، زن او بوده، پیشنهاد ازدواج می‌دهد. ماتیلده جا می‌خورد: « فکر می‌کردم چهارده سال پیش تصمیم گرفتی با من ازدواج کنی» (همان ۴۰۳) اما برویر، سرشار از شادی می‌گوید: «مهم این است که امروز می‌خواهم این کار را انجام دهم ماتیلده، امروز و هر روز» (همان).

چنانکه مشاهده شد، نیچه در هیأت من، موفق شد به خوبی، بین نهاد (برویر) و فرامن (ماتیلده)، آشتی و تعادل برقرار کند و از آن پس، برویر با آرامشی تمام، زندگی نوینی را از سر گرفت و برای همیشه فکر برتا و سالومه و اوا برگر را از سر بیرون کرد. اینک بخش دوم رمان را نقد و بررسی می‌کنیم.

نیچه (نهاد) + الیزابت، خواهر نیچه و مادرش (فرامن) + برویر (من) + سالومه (لیبیدو)

در این بخش، نیچه در هیأت نهاد نمایان می‌شود. او بر آن است که به هر ترتیب شده، به سالومه (لیبیدو)، دست یابد و با ارضای لیبیدو، خود را از روان‌نژندی رها سازد. او عشق خود را به سالومه ابراز می‌کند، اما بی‌درنگ، خانواده و به ویژه خواهرش، الیزابت، در هیأت فرامن بر او ظاهر می‌شوند و عشق به زن را در نظر او، به صورت تابو و امر ممنوع جلوه می‌دهند:

«پس از مرگ پدر، توسط زنان بی‌روح و غیر صمیمی‌ای احاطه شدم. مادرم، خواهرم، مادر بزرگم و عمه‌هایم. باید از آن زنان آسیب عمیقی دیده باشم، زیرا از وقتی یادم هست، رابطه با زن را بیمناک می‌دانستم. لذت جسمانی بدن زن، از دید من، نهایت پریشانی است؛ سدی است میان من و مأموریتی که در زندگی دارم.» (یالوم ۴۱۶)

از این رو، نیچه تحت تأثیر فرامن، به سالومه یادآور می‌شود که به هیچ روی نباید خانواده او به ویژه مادر و خواهرش از رابطه آن‌ها بویی ببرند. (همان ۵۲)، اما فرامن (الیزابت)، بسیار قوی‌تر از آن است که در برابر سرکشی نهاد (نیچه)، تسلیم شود. این است که سالومه را در دید نیچه به شکل یک بوزینه روسی جلوه می‌دهد که در صدد نابودی زندگی نیچه است و با صراحت به نیچه اعلام می‌کند که اگر سالومه (لیبیدو) را رها نکنند، پلیس را در جریان

خواهد گذاشت. (همان ۱۴۸). چنانکه می‌دانیم، فرامن چون یک پلیس و پاسبان، خود را حافظ ارزش‌های اخلاقی می‌داند و: «گرایش‌های لذت‌جویانه‌ای از قبیل تجاوز آشکار، شهوات جنسی و غریزه ادیبی را که جامعه مردود می‌شمارد، به قسمت ناخودآگاه پس می‌راند.» (گورین و همکاران ۱۴۵)

سایه فرامن (الیزابت و مادرش)، روز به روز، بیشتر نیچه (نهاد) را در چمبره خود گرفتار می‌کند، تا جایی که از عشق و هر چه زن است، متنفر می‌شود: «اشتیاقی به درک آرزوهای زن‌ها ندارم. آرزوی من دوری از آن‌هاست. زنان می‌پوسانند و تباه می‌کنند... به سراغ زن‌ها می‌روی، تازیانه را فراموش مکن» (یالوم ۴۳۳ و پاینده ۳۱۷).

با وجود این، نهاد نیز سرکش‌تر از آن است که دست از لذت بکشد، از این رو نیچه که به شدت تشنه ارضای لیبیدو است و همه راه‌ها را بر روی خود بسته می‌بیند، به ناچار به سالومه پیشنهاد ازدواج می‌دهد، تا به این ترتیب، فرامن اخلاق‌گرا، راه‌سازش در پیش گیرد. اما سالومه (لیبیدو)، کسی نیست که خود را با قید و بند ازدواج محدود کند: «ازدواج با حسادت و ایجاد حس مالکیت نسبت به اطرافیان، روح را اسیر می‌کند. هرگز نخواهم گذاشت که چنین عواطفی بر من غلبه کند. امیدوارم هیچ زنی یا مردی، قربانی ضعف یا بی‌مایگی آن دیگری نشود.» (یالوم ۳۹)، از این رو سالومه، دست رد بر سینه نیچه می‌زند و درخواست ازدواج با او را نمی‌پذیرد.

به دلیل شدت تعارض نهاد و فرامن در نیچه، سخت مستأصل و درمانده شده و آخرین راه چاره را در خودکشی می‌داند. (همان ۱۲۳-۱۲۴) به عبارت دیگر، نهاد می‌کوشد از راه خودتخریبی، به لذت برسد. اینجاست که اگر من، وارد عمل نشود، شخص روان‌رنجور ممکن است دست به خودکشی بزند. اما درست در این بحبوحه بحرانی است که برویر در هیأت من، پدیدار می‌شود و می‌کوشد تنش شدید بین نهاد و فرامن را فرو خواباند.

اما مسأله اینجاست که نیچه به هیچ وجه حاضر به همکاری با او نیست. در واقع، مشکل نیچه، به دوران کودکی او برمی‌گردد. او در یک محیط ناامن بزرگ شده و از این رو از همان ابتدا، شخصیتی شکننده پیدا کرده است: «سردردها و مشکلات من، از دوران مدرسه شروع شده بود.» (یالوم ۱۱۳)

کارن هورنای^۱، معتقد است، ناامنی در دوران کودکی، باعث می‌شود کودک به یکی از سه

سنگر مهرطلبی، برتری طلبی و یا عزلت‌گزینی، پناه ببرد که البته به دلیل تضاد بین این سه حالت، شخص به شدت دچار تعارض می‌شود. (هورنای ۱۱) نیچه، با توجه به ویژگی‌های شخصیتی‌اش، جزو برتری‌طلب‌هاست که می‌کوشد به هیچ کس تکیه نکند و خودش، مشکلات خود را حل و فصل کند:

نیچه نمی‌تواند تحمل کند که کسی به او نزدیک شود و به او پیشنهاد کمک دهد. نیچه به انگیزه‌های کسی که از منازعه باز می‌ماند و ادعای فداکاری دارد، عمیقاً بی‌اعتماد است. نیچه حساسیت فوق‌العاده‌ای به مسئله قدرت دارد و حاضر نیست در موقعیتی قرار گیرد که ناچار به تفویض قدرتش شود (یالوم ۱۲۶-۴۷).

از این رو برویر (من)، چون داستان رومیان و زنگیان در مثنوی عمل می‌کند و با وصف حال خود، در واقع آینه‌ای در برابر نیچه می‌نهد تا چهره حقیقی خود را در آن ببیند. نیچه با شنیدن سرگذشت برویر و بی‌وفایی برتا و اظهار ارادت سالومه به برویر، ناگاه به خود می‌آید و به این نکته پی می‌برد که سالومه، هر که را می‌بیند، خود را دل‌باخته او نشان می‌دهد و در واقع عشقی در میان نیست. از این رو نیچه‌ای که نفوذناپذیر می‌نمود، برای اولین بار لب به سخن می‌گشاید و می‌گیرد و از طریق تداعی آزاد، تمام افکار فروخته و واپس‌زده‌ای که سالیان سال، بر او سنگینی می‌کرد، بروز می‌دهد و به این ترتیب، احساس سبکی می‌کند و دیگر بار طعم خوش زندگی را می‌چشد و با فراغ بال به شهر خود برمی‌گردد. از این رو، برویر، در هیأت «من»، موفق می‌شود، تنش شدید نهاد و فرامن را در نیچه، متعادل کند و او را از پرتگاه خودکشی، به یک زندگی آرام، سوق دهد.

نتیجه

کانون مرکزی رمان وقتی نیچه گریست، بر محور لیبیدو می‌چرخد. این رمان، از دو بخش کلی تشکیل شده است. در بخش نخست، برویر در هیأت نهاد، با وجود زن و فرزند و موقعیت اجتماعی ممتاز، در پی ارضای لیبیدو و کسب لذت بیشتر برمی‌آید و به برتا دل می‌بندد، اما همسر او، ماتیلده، در هیأت فرامن، مانع لجام گسیختگی نهاد می‌شود. شدت تعارض بین نهاد و فرامن، برویر (نهاد) را به خودتخریبی (خودکشی) برمی‌انگیزد، اما با دخالت نیچه (من)، تنش شدید بین نهاد و فرامن، متعادل شده و برویر دوباره، با آرامش، خانواده خود را پذیرا می‌شود. در بخش دوم، همین سناریو را نیچه بازی می‌کند؛ به این ترتیب که نیچه در هیأت نهاد، در پی کسب هرچه بیشتر لذت و ارضای لیبیدو برمی‌آید، اما مادر و

خواهر او در نقش فرامن، او را از عشق به سالومه، بر حذر می‌دارند. تعارض شدید بین نهاد و فرامن، نیچه را مستأصل کرده و به خودکشی برمی‌انگیزد. در این هنگام، برویر، در هیأت من، پدیدار شده و با متعادل کردن نهاد و فرامن، نیچه را فارغ از هر تنش، به یک زندگی آرام برمی‌گرداند.

Bibliography

- Emami, Nasrollah. (1385/2007). *Mabani v Raveshhaye Naghde Adabi*, Tehran, Jam.
- Freud, Zigmond A. (1373/1985). *Khod v Nahad (Ego and ID)*, Translated by Hoseyn Payandeh, Arghanoon, First year, pp 229-251.
- . B. (1373/1985). *Dastayovski v Pedarkoshi (Dastayovski and Patricide)*, Translated by Hoseyn Payandeh, Arghanoon, First year, pp 253-271.
- Goorin, Vilferd El v Hamkaran. (1373/1985). *Rahnamay Rooykardhaye Naghde Adabi (A Hand Book of Literary Criticism Approaches)* Translated by Zahra Mihankhah, Tehran, Ettalaat Publications.
- Horney, Karen. (1387/2009). *Asabiit v Roshd Adami (Nervessness and Human Growth)*. Tehran, Behjat Publications.
- Macaric, Irna Rima. (1385,2007). *Daneshnameye Nazariihaye Adabi Moaser (encyclopedia of contemporary literary Theories)*, Translated by Mehran Mohajer and Mohammad Nabavi, Tehran, Agah Publications.
- Payandeh, Hoseyn. (1382/2004). *Gofte mane Naghd, Maghalati dar Naghde Adabi (Discorse of Criticism, Some Esseys in Literary Criticism)*, Tehran, Rooznagar Publications.
- Rayt, Elizabet. (1373/1985). *Naghde Ravankavaneye Modern (New psychological Criticism)*, Translated by Hoseyn Payandeh, Arghanoon, First year, pp 97-122.
- Shayganfar, Hamid Reza. (1380/2002). *Naghde Adabi (Literary Criticism)*, Teharn, Dastan Publications.
- Yalom, Arvin. (1387/2009). *Vaghti Nietzsche Grist (When Nietzsche Wept)*, Translated by Sepideye Habib, Tehran, Karavan Publications.
- Yong (Jung), Karl Gustave (1372/1984). *Jahan Negari (Worldview)*, Translated by Jalale Sattari, Tehran, Toos Publications.